

جهانی شدن و موجهای فمینیسم*

مریم خراسانی

می‌یابد. محور این دوره مبارزه، دستیابی به حق رای است که مدت ۷۰ سال به طول انجامید، درخواستهای برای حقوق برابر که به‌طور خلاصه ما این موج را «فمینیسم حقوق برابر» می‌شناسیم. ایدئولوژی حاکم بر جنبش زنان در این دوره در غرب، ایدئولوژی لیبرالیسم است و درخواست برابری زنان با مردان براساس فهم همسان بودن زنان با مردان است.

موج دوم جنبش فمینیستی از دهه ۶۰ شروع و تا دهه ۸۰ ادامه دارد که براساس دریافت تفاوت زنان و مردان است و حقوق متفاوتی که زنان در این دوره خواستند. مباحثی از قبیل سیاست‌شناسی جنسی و حقوق تولید مثل در این دوره حاکم بر موج دوم است. درخواستهایی مانند سقط جنین آزاد و حقوق مربوط به کودکان در مناسبات خارج از ازدواج و سایر حقوق و فهم جنسیت زنانه و تفاوتش با جنسیت مردانه در این دوره، بر فهم مشابه بودن و یکی بودن جنسیت زنانه با مردانه که در موج اول جنبش فمینیستی وجود داشت، غلبه پیدا می‌کند.

موج سوم جنبش فمینیستی، که از دهه ۸۰ شروع شده و همچنان ادامه دارد، مضامین دیگری بر آن حاکم است. مثلاً جریان اصلی فمینیستی و جریان اصلی جنبش زنان در موج اول و دوم متعلق به زنان طبقات متوسط و بالای

منظور از جهانی شدن یا «Globalization» نحوه ارتباطات انسانها در گستره کره زمین، نه کل هستی و کائنات است. به همین دلیل، محدوده این بحث هیچ تناسبی با گسترش منازعات و اختلافاتی که بر سر این واژه آمده ندارد. اگر به کل جهان هستی نگاه کنیم، ارتباط من و دیگری یا گسترش ارتباط ما و دیگران در سطح کره زمین موضوع بحث جهانی شدن است و همه مناقشات بر سر نحوه این ارتباط است. اینکه ما می‌خواهیم چه نوع ارتباطی با دیگران برقرار کنیم و با چه اهدافی، آیا منظور گسترش سرمایه‌ها و سلاحها به سرزمینهای دیگر است یا گسترش اندیشه و فرهنگ و هنر و غیره؟ من بحث خود را از جهانی شدن جنبش زنان شروع می‌کنم. شاید این نوع جهانی شدن که براساس همدلی و هماهنگی با همه مردم دیگر است، یک نمونه و الگویی از آن نوع جهانی شدنی که مد نظر من است، به دست بدهد. برخلاف جهانی شدنی که براساس منازعات و رقابت است، جنبش زنان در جهان سه موج را از سر گذرانند: موج اول، موج دوم و موج سوم. به‌طور خلاصه به مضامین محوری این موجها اشاره خواهیم کرد.

موج اول جنبش زنان در غرب از نیمه دوم قرن نوزده شروع می‌شود و تا سالهای دهه بیست در قرن بیستم ادامه



سفیدپوست غرب است و زنان رنگین پوست، روستایی و کارگر در شرق، در حاشیه گفتمان اصلی این جریان فمینیستی قرار می‌گیرند و بنابراین، در موج سوم جنبش فمینیستی در غرب یک رویکرد و توجه به زنان را در حاشیه می‌بینیم که افراد زیادی نظیر گایا ترسکی اسپه‌واک پسالستعماری که افرادی نظیر گایا ترسکی اسپه‌واک مطرح می‌کنند، در این موج رواج و رونق پیدا می‌کند. من اشاره‌ای می‌کنم به جنبش زنان ایران به موازاتی که جریان مشابه در غرب وجود داشت. جنبش زنان به طور مشخص، به‌رغم تمام تاریخ‌نویسیهایی که این شروع را با انقلاب مشروطه می‌نویسند، قبل از انقلاب مشروطه شروع می‌شود. یعنی از دوره حکومت ناصرالدین شاه از دهه بیست و به‌طور مشخص از سال ۱۲۲۰ شمسی. زنان در این دوره در یک جنبش ضد فئودالی و ضد سلطنتی همراه با مردها شرکت می‌کنند و یکی از رهبران این جنبش «طاهره قره‌الین» است که بعضی از دعای زنان ایرانی را مطرح می‌کند. مثل لنو حجاب، لنو تعدد زوجات، و آموزش. دوره‌ای که قره‌الین این دعای را در ایران مطرح می‌کند، برابر است با دهه ۱۸۴۰ که زنان در غرب و در آمریکا در جنبشهای کارگری و ضد برده‌داری همراه با مردها شرکت می‌کنند.

یکی از ویژگیهای جنبش زنان این است که زنان همراه با مردان در جنبشهای اجتماعی عمومی شرکت می‌کنند و هنوز به تشکیل تشکلهای مستقل خود نرسیده بودند. بعد از دهه ۱۲۲۰ شمسی برای اولین بار درخواستهای مستقل زنان مطرح می‌شود.

می‌رسیم به انقلاب مشروطه و شرکت زنان همراه با مردان در حرکت‌های ضد استبدادی و ضد استعماری. در این دوره هم زنها بدون ایجاد تشکلهای خاص خودشان همراه با مردها در این جنبش شرکت دارند، ولی همان‌طور که زنان فرانسوی شرکت‌کننده در انقلاب فرانسه بعد از پیروزی انقلاب هیچ نصیبی از قانون اساسی جدید و دستاوردهای انقلاب نبردند، در ایران بعد از پیروزی انقلاب مشروطه و نوشته شدن قانون اساسی جدید در کنار کمال حیرت و تعجب می‌بینید که جایگاه زنان در کنار مجرمین، دیوانگان و ورشکستگان به تقصیر است. آنان نیز نصیبی از دستاوردهای انقلاب مشروطه نبردند و در این مقطع زمانی است که زنان در ایران به‌فکر ایجاد تشکلهای مستقل خود می‌افتند. «لیگ زنان میهن‌پرست» یکی از تشکلهای است که بعد از انقلاب مشروطه در ایران توسط زنها ایجاد شد. همان‌طور که زنان در غرب برای این

استقلال طلبیان تاوان و خسارات زیادی دارند، مانند «المب دوگوش» فمینیست فرانسوی و زن مبارز انقلاب فرانسه که بعد از پیروزی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۷۹ دست به ایجاد تشکلهای مستقل زنان زد و مورد مخالفت رهبران انقلاب قرار گرفت. مردان به زنان این چنین گفتند: حالا که انقلاب پیروز شده، به خانه‌هایتان برگردید، چرا که وظیفه اصلی شما بچه‌داری و خانه‌داری است و چون زنها قبول نکردند و با این تر مخالفت کردند و به مبارزات خود ادامه دادند، مورد مجازات قرار گرفتند. از جمله المب دوگوش که با گیوتین به قتل رسید.

زنان در ایران هم به‌دنبال استقلال طلبی و ادامه مبارزه آزادی خواهانه‌شان هزینه‌های زیادی پرداختند، بخصوص در دوران رضاشاه و در دهه ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ که برای اولین بار دست به تاسیس روزنامه‌های مستقل برای خود زدند تاوانها و خسارتهای زیادی را متحمل شدند، چرا که در آن دوران زنان ایران نه تنها با یک دولت مستبد و مردسالار مواجه بودند، بلکه با یک نیروی غیررسمی که امروزه به اسم «بنیادگرایی» می‌شناسیم هم مواجه بودند. یکی از زنانی که در آن دوران مورد خشم و غضب بنیادگرایان قرار گرفته، زنی بود که صاحب یک روزنامه بود و حکم به تکفیر او دادند؛ به طوری که بنیادگراها به منزل او ریختند، اسباب و اثاثیه‌اش را بردند و خودش هم تحت فشار غیررسمی این نیروهای ارتجاعی و تحت فشار رضاشاه که از این نیروها در واهمه و هراس بود، به کاشان تبعید شد. این زن مادر فرخ‌رو پارسا، اولین وزیر زن ایران بود که وزارت آموزش و پرورش را به‌عهده داشت. به‌هرحال، جنبشهای زنان در ایران به حرکت‌های خود ادامه داد. در سال ۱۹۲۰ که حزب کمونیست ایران در گیلان تشکیل شد، سازمانهای زنان وابسته به حزب کمونیست در رشت و در استان گیلان تشکیل شد که این سازمانها در ارتباط با کلارا زیتین بودند که در آن دوران رهبری انترناسیونال زنان را در جهان به‌عهده داشت و یکی از بانین و مؤسسان روز جهانی زن در دنیا است. اشکال این نوع سازمانها از طریق احزابی که وابسته به آنها بودند، داده می‌شد و دوم این که وقتی خود این احزاب تحت فشار قرار می‌گرفتند این سازمانهای زنان هم به تبع آنها بسته می‌شدند. مثلاً وقتی قانون سیاه ۱۳۱۰ به تصویب رسید و فعالیت‌های حزب کمونیست غیرقانونی اعلام شد، تمام این سازمانهای زنان هم تعطیل شدند یا وقتی در سال ۱۳۲۰ حزب توده در ایران تشکیل شد و سازمانهای زنان وابسته به خودش را تشکیل داد، این نقطه ضعف وجود داشت که سیاستها، تاکتیکها و استراتژیهای این سازمانهای زنان همیشه از طرف حزب توده داده می‌شد و در واقع این سازمانهای زنان به حزب

ایراد دیگر این بود که با کودتای ۱۳۳۲ حزب توده غیرقانونی اعلام می شود و تمام این سازمانهای زنان تعطیل شده، فعالیتهایشان متوقف می شود.

در مجموع با این تجارب در ایران، زنان به این نتیجه رسیدند که باید تشکلهایی مستقل از دولت داشته باشند و از تمام احزاب و سازمانهای مردانه نیز جدا باشند. با چنین پیشینه و زمینه‌ای از مبارزات زنان در ایران، در دو دهه گذشته شاهد رشد و تاسیس گروهها و انجمنهای مستقل زنان هستیم که مستقل از دولت و احزاب و سازمانهای مردانه هستند.

این روند در غرب هم به همین شکل به موازات همین سیری که در ایران طی شد وجود داشت. مثلاً در غرب در دهه ۱۹۷۰ شاهد زنانی هستیم که از احزاب سوسیالیست و کمونیست و کلاً احزاب چپی که لطمه دیده بودند، بیرون آمدند. چرا که در این احزاب هیچ نوع استقلالی نداشتند و در رده‌های پایین حزبی قرار می گرفتند، نظرات آنها پرسیده نمی شد و کلاً تحت هژمونی مردان قرار داشتند، لذا تشکلهای مستقل زنان را در اروپا و آمریکا تشکیل دادند. این که من از غرب به ایران و از ایران به غرب عبور می کنم، برای این است که شما متوجه مشابهت جنبشهای زنان در ایران و غرب بشوید. یعنی برخلاف این تصور عمومی که در ایران وجود دارد و در رسانه‌ها تبلیغ می شود، جنبش زنان نه دنباله روی غرب بوده است و نه از غرب خط گرفته است، بلکه شاهد دو جریان موازی هستیم که در بسیاری جاها شبیه به هم هستند و علامت این تشابه در یک جمله این چنین است: «نظام مردسالار نظامی است جهانی. همان طور که نظام سرمایه داری نظامی است جهانی و به همین دلیل است که شما متوجه تشابهات زیاد جنبشهای زنان در کشورهای مختلف می شوید و متوجه راهکارهایی که زنان در کشورهای مختلف برای تبعیض جنسی و نظامهای مردسالار پیدا می کنند می شوید».

جهانی شدن یا جهانی سازی ابعاد مختلف فلسفی، اقتصادی، فرهنگی و غیره دارد. هر کس که نخوهد در روند جهانی شدن تبدیل به یک هویت منزوی، جدا و دور از مردم جهان شود، به نوعی وارد این روند جهانی شدن می شود. البته بر خلاف ایدئولوژی لیبرالیسم که سعی می کند جهانی شدن را فقط با اندیشه‌ها، فلسفه، سیاست و اقتصاد خودش توضیح بدهد. جهانی شدن با انواع ایدئولوژیها در حال وقوع است و این نوع جهانی شدنهای متفاوت در واقع در حاشیه گفتمان جهانی شدن لیبرالیستی قرار گرفته‌اند که در واقع به دلایل تسلط

اقتصادی، سیاسی، نظامی، اندیشه‌های لیبرالیستی در جهان است. ولی این به معنای نبود اندیشه‌های دیگر جهانی شدن در جهان نیست، اما بحثهای جهانی شدن در جنبشهای زنان چگونه بوده است، چه در ایران و چه در جهان؟

در موج سوم جنبشهای زنان این دیدگاه به وجود آمده که یک جریان اصلی فمینیستی در جنبشهای زنان در غرب وجود داشته که باید نقد شود. شعار اصلی این نوع فمینیسم در جهان به طور خلاصه این بود: «تمام حقوق، نیمی از قدرت». این شعار مورد نقد فمینیسمهای دیگر قرار گرفت. در ضمن در موج سوم جنبش فمینیستی ما از انواع فمینیسم سخن می گوئیم؛ بنابراین، فمینیسمها مطرح است نه فمینیسم. آن انواع دیگر، فمینیسم لیبرال را به چالش کشیدند و همین طور نظریه‌ها و عملکردها را مورد نقد قرار دادند.

به طور مثال، یکی از نقدهای مشهور و معروف که در این موج به فمینیسم لیبرال وارد شد، به سازمان ملی زنان امریکاست که یکی از رهبرانش «بتی فریدان» است. بتی فریدان در حال حاضر مشاور ارتش امریکا در امور زنان است و یکی از افرادی به شمار می رود که مسئله برابری سهمیه سربازان و فرماندهان زن را در ارتش امریکا مطرح کرده است.

در پشت این نوع برابری خواهی یک نوع فلسفه لیبرالی هست. یک نوع فلسفه لیبرالی که برابری را به شکل انتزاعی و مجرد بدون در نظر گرفتن مناسبات اصلی که باعث نابرابری می شود، مطرح می کند - نه تنها بین زنها، بلکه بین زنها، مردها و کل طبقات اجتماعی و مناسبات مالکیت هست تا قدرت، خشونت، دولت و کلاً اقتدار سلسله مراتبی. برابری بر پایه نظام سلسله مراتبی پر از تبعیض طبقاتی، نژادی، جنسی و غیره یک اندیشه واهی است. این یک نقد اساسی است که بر فمینیسم حقوق برابر خواه قدرت طلب لیبرال زنان متوسط رو به بالای غرب مطرح شده است. بنابراین، جهانی شدن که در جنبشهای زنان با اندیشه‌های غیر لیبرالی مطرح هست به کلی و از اساس با آن نوع جهانی شدنی که لیبرالیسم می خواهد، متفاوت است. این نوع جهانی شدن بر اساس تفاوتهاست و نه بر اساس همسان سازی یا یکسان سازی که اندیشه لیبرالیسم مدافع آن است. این نوع جهانی شدن از اساس و پایه رابطه نابرابر قدرت را نفی می کند، یعنی جهانی شدن را از نوعی می پسندد که هژمونی، سرکردگی، اقتدار طلبی، و سلطه جویی در آن نفی شود. برای همین است که شاید خیلی خنده دار به نظر بیاید



که بوش با ارتش و میلیتاریسمش می‌خواهد برابری و آزادی را برای مردم خاورمیانه به ارمغان بیاورد. این نوع جهانی شدن که با میلیتاریسم، رئالیسم و کشورگشایی همراه است، از هر نوع باشد چه ایرانی و چه آمریکایی مورد تقدما قرار دارد. گسترش سرمایه‌داری یا اندیشه‌های لیبرالیسم نو یا پروژه لیبرالیسم نو که بر زمینه گسترش سرمایه‌داری که در ۴، ۵ قرن اخیر استوار است، همواره با این ایدئولوژی بوده است، یعنی متکی بر ناسیونالیسم، میلیتاریسم، راسیسم و سکسیزم. این بخش سکسیزم دقیقاً همان‌جایی است که مسئله جهانی شدن از نوع لیبرالی را به مسئله زنان پیوند می‌دهد؛ مسئله‌ای که در میان جنبش زنان مورد نقد قرار گرفته است. سکسیزم یعنی همان اندیشه مردسالاری، اندیشه مبتنی بر تبعیض جنسی که یکی از ارکان سرمایه‌داری در چند سده اخیر بوده است. زنان در این مناسبات به ارتش ذخیره بیکاری تبدیل شده‌اند. پدیده زنانه شدن فقر در جهان گسترش پیدا کرد و نیروی کار زنان به‌عنوان یک نیروی کار ارزان مورد استثمار سرمایه‌داران غربی قرار گرفت. برمی‌گردم به اندیشه‌های جنبش فعلی زنان که ویژگیهای زیاد و



مشترکی با موج سوم جنبش زنان در غرب دارد. اگر آنها جریان اصلی فمینیستی را در غرب نقد می‌کنند که متعلق به زنان طبقات متوسط به بالای سفیدپوست بوده است، ما در ایران به نوعی نقد داخلی در درون جنبش زنان رسیده‌ایم، و آن این است که اگر جامعه ایران یک جامعه چندقومی و چند فرهنگی است، نباید درخواستهای طبقات متوسط و بالای طبقات شهری و متعلق به قوم فارس که شروع کنندگان این جنبش بودند، به مثابه درخواستهای زنان ایران تلقی شود.

ما در شرایط کنونی کوشش می‌کنیم که صداهای متنوع و متفاوت زن ایرانی را بشنویم. ما در ایران زنان ترکمن، کرد، آذری داریم، همان‌طور که زنان کارگر، روستایی و همچنین زنان متعلق به گفتمانهای غیرلیبرالیستی مانند گفتمانهای سوسیالیستی، مارکسیستی و پسااستعماری داریم. تمام این گفتمانها که در حاشیه گفتمان زن طبقه متوسط شهری و متعلق به قوم فارس و با اندیشه‌های لیبرالی قرار گرفته موضوع بحث امروز ماست. باید دید این زنان چه خواسته‌هایی دارند، چه تحلیلهای متفاوتی از نظام مردسالاری ایران و تبعیض جنسی در ایران دارند و چه راهکارهایی را عرضه می‌کنند. به‌هرحال، جهانی شدن براساس تفاوتها و براساس برابری، براساس نفی هژمونی، تمام این گفتارها را باید لحاظ کنند، در غیر این صورت

تبدیل به یک گفتار هژمونیک می‌شوند. شما حتماً با جنبش ضد جهانی‌سازی در جهان آشنا هستید، جنبشی که به نحو مشخص در سال ۱۹۹۹ در سیاتل شکل گرفت و تا به حال ادامه دارد. این جنبش در غرب شروع شد، ولی الان در شرق در هند، پاکستان و ایران این جنبش را داریم. سایت www.Iraniantiglobaliz.com به طرفداران جهانی‌سازی از نوع دیگر تعلق دارد که مخالف با جهانی شدن سرمایه‌داری و جهانی شدن گفتمان لیبرالیسم هستند. اگر خواستید می‌توانید به این سایت مراجعه کنید و نوع ایرانی مخالف با این روند را مشاهده کنید. در گردهمایی مخالفان جهانی‌سازی که چندی پیش در فرانسه برگزار شد، پرسشی که مردم از مخالفان ضد جهانی‌سازی می‌کردند، این بود که با نقدهای شما از سیستم سرمایه‌داری جهانی و جهانی‌شدن سرمایه‌داری که متکی به میلیتاریسم نظامی و راسیسم است مطلع و آگاهی‌م، اما احتیاج امروز، چیز دیگری است و آن بدیل‌سازی است.

شما چه راههایی را در مقابل اقتصاد و سیاست جهانی‌سازی که در دست نهادهای سرمایه‌داری جهانی مانند WTO، IMF و WV است، پیشنهاد می‌کنید. بحث محوری و مهم امروز جنبشهای جهانی این است که در مقابل جهانی‌سازی مدل لیبرالیسم نو چه مداخله‌های اقتصادی سیاسی فرهنگی حاکم می‌شود.

الترناتیو پیشنهاد شده جنبش تعاونیها در جهان است که در امریکای لاتین بسیار فعال است. نه تنها در امریکای لاتین، بلکه در امریکای شمالی، جنوبی مرکزی و آسیا، مخصوصاً هند این جنبش فعال است. در مورد الترناتیو سیاسی در برابر تمرکز و انحصار قدرت در واقع چرخش و توزیع قدرت را در همه روابط پیشنهاد می‌کند. برای الترناتیو فرهنگی انواع فرهنگها را براساس تفاوت فرهنگی جایگزین یک نوع فرهنگ که متعلق به فرهنگ غربی است می‌کند.

پرسش و پاسخ
موسی غنی‌تزاز: من نمی‌دانستم فمینیسم این قدر گستره وسیعی دارد، یعنی از فمینیسم لیبرال شروع می‌شود و به فمینیسم پست‌مدرنیستی و غیره می‌رسد. بعد فهمیدم فمینیسم هم مثل دیگر پدیده‌های اجتماعی می‌تواند این اشکال مختلف را بگیرد، ولی مشکل ما در ایران چیست؟ اگر چه معتقد به ارزش مباحث تئوریک هستیم، چرا که تمام گره‌ها فکری‌اند. گره‌ها باید در فکر باز بشوند تا در عرصه اجتماعی هم مسائلشان حل شود. مسئله فمینیسم یکی از اینهاست. ظاهراً مسئله فمینیسم (اصلی) سلطه‌طلبی مردها به زنان است و این که خانمها

در کشورهای صنعتی به کشورهای در حال توسعه می شود و موجب می شود دستمزدها در آن جا توسعه یابند. مخالفت عمده مخالفان جهانی شدن بر این مسئله بود. اما این را به گونه ای مطرح می کردند که گویی دلشان برای ملت‌های دیگر می سوزد. اگر جهانی شدن پدید بدی است چرا چین این قدر به دنبال آن است؟ زیرا اینها به قول معروف سگهای زنجیری امپریالیسم نیستند. این نشان می دهد که ما به واقعیت کمتر توجه داریم و بیشتر در تصورات خودمان مسائل را تجزیه و تحلیل می کنیم. مثلاً مسئله الترانایو مسئله روشنی است. از نظر اقتصادی، ناوانی نمی تواند جایگزین یک سیستم اقتصادی بشود و از نظر تاریخی تعاونها در یوگسلاوی و در اسرائیل به عنوان یک الترانایو اقتصادی به کار گرفته شد که به شکست انجامید. تعاونی یک موضوع محدود است. در علم اقتصاد شما دو راه دارید. تخصیص منابع از طریق نظام بازار یا از طریق نظام متمرکز دولت یا چیزی مختلط بین این دو است.

این یک بحث علمی است و کسانی که در سیال اعتراض می کنند، بیش از دغدغه های علمی، دغدغه های مادی و منافع دارند و دچار شور و احساسات می شوند. لذا فمینیستهای ایرانی هم می خواهند یک آرمانی را پیش ببرند که مهمترین آرمانی که می تواند باشد، آرمان برابری حقوق است. این می تواند در چارچوب اندیشه های اساسی علمی باشد، نه براساس احساسات و نه براساس آنچه آنتی گلوبالیستها در سیاتل جمع شوند و اهداف و اقدامات جهانی سازی را زیر سؤال ببرند. یکی از گرفتارهای اندیشه روشنفکری ما هم اتفاقاً این است که قبل از اینکه واقعیت را تجزیه و تحلیل کنیم، به دنبال یک پروژه آرمانی هستیم که بلافاصله مطرح کنیم. راه سوم که مطرح شد، از نظر سیاسی اقتصادی بسیار مهم است. راه سوم از همان آغاز نهضت مشروطه و آغاز تجدیدخواهی در ایران مطرح شده و الان هم ما گرفتارش هستیم. این باعث شده که ما با یک عینک ایدئولوژیک به واقعیت نگاه کنیم که تجزیه و تحلیل مسائل علمی را نکنیم. به نظر من این بحث مهمی است، خصوصاً برای نهضت‌های فمینیستی که من آرمان‌پاشان را تقدیس نمی کنم. ایشان باید دقت کنند که درگیر بحث‌های حاشیه ای، راه سوم و الترانایو و شعارهایی از این قبیل نشوند.

تأکید مطیع: بحثی که می خواستم عرض کنم، شاید ارتباط زیادی با مسائلی که آقای دکتر غنی نژاد فرمودند نداشته باشد، ولی بی ارتباط هم نیست. من در واقع درباره مرجهای مختلف فمینیستی در غرب و انعکاسش در ایران

خواهش این مسئله طبق نفی سود و یک حقوق برابر برقرار گردد، و البته این استنباط پرمیثیوم از فمینیسم است. از صحبت‌های شما این طور برمی آید که برابری حقوق را به نوعی نفی کردید و گفتید که اندیشه لیبرالی به عنوان یک چیز مردود مطرح است. البته من متوجه نشدم چرا برابری انسانها بد است؟ استنباطی که من از لیبرالیسم دارم این است که این نحله به معنی آزادی انتخاب، آزادی اندیشه و حقوق فردی، حقوق مالکیت فردی و مجموعه ای است که دربرگیرنده این ارزشها است که اصطلاحاً در اقتصاد به آن نظام بازار رقابتی می گوئیم و آنهایی که بیشتر به آن دید انتقادی دارند، به آن سرمایه داری می گویند. ما اینجا مفروض گرفتیم که لیبرالیسم و سیستم حقوقی آن مردود است. این سیستم حقوقی همان سیستمی است که مبنای حقوق بشر از آن بیرون آمده است. مبنای حقوق بشر همان لیبرالیسم است. اگر ما در کشور دچار دشمن سیاسی شده ایم مثل خیلی چیزهای دیگر. به نظر من اگر خیلی خوشبین باشیم، از یک سوءتفاهم ناشی می شود و اگر هم بدبین باشیم، تعمدی در کار است که اندیشه های آزادی خواهانه درست مطرح نشود. در جامعه ما وقتی یادم می آید در اوائل انقلاب مارکسیستها در مجالس عمومی بحث می کردند و آن محبثها ناظر بر این بود که اندیشه های آزادی خواهانه و لیبرالیستی قبل از این که مطرح شود، رد می شود. آنها در این خصوص موفق شدند، یعنی تا کسی از آزادی صحبت می کرد یا از تکثر احزاب و عقاید حرف می زد، یک مارک لیبرالیسم می چسباندند و آن را از دور خراج می کردند. هیچ وقت مطرح نشد که مشکل جامعه ما چیست؟ مشکل جامعه ما نبودن آزادی است، به رسمیت نشناختن حقوق فردی است، حقوق بشر به معنی واقعی کلمه. در این شرایط ما اینها را مفروض بگیریم و سوار موج سوم بشویم و پست مدرن بشویم. پست مدرن شدن دلیل نمی شود که ما آزادی حقوق و آزادیها را نفی کنیم. اگر بخواهیم پست مدرن شویم، در حقیقت باید با تکیه بر این مبانی جلو برویم نه با نفی اینها. یا نفی آزادیهای فردی به کجا خواهیم رسید؟ نکته دیگر که در این بحثها برای من روشن نشد، در رابطه با بحث جهانی شدن و جهانی سازی و تمایز بین اینهاست من نمی دانم تفاوت این دو از کجا آب می خورد. چیزهایی را که در سیاتل مطرح شد باید دید از طرف چه کسانی عمدتاً مطرح شد؟ عمدتاً از طرف سندیکا‌های آمریکایی مطرح می شد. چرا که جهانی شدن به ضرر نیروی کار در داخل امریکا تمام می شود، یعنی باعث فشار در کاهش دستمزدها می شود. چون جهانی شدن موجب انتقال بخشی از تولید



بحث خواهیم کرد که شاید پاسخی هم به سخنان آقای دکتر در آن یافت شود.

این موجها، موجهای هستند که به روی همدیگر سوار شده‌اند. از همدیگر یاد گرفته‌اند و به یکدیگر وابسته‌اند. ضمن این که همدیگر را نقد کرده‌اند و شما می‌دانید که اساساً جریان علمی این گونه است، یعنی جریان بر روی هم انباشته می‌شوند، ولی وجهی از این انباشتگی وجه انتقادی است که به اصول و دیدگاههای همدیگر دارند و این جریان به صورت مداوم ادامه پیدا می‌کند و علم بدین صورت انباشته می‌شود. بنابراین، موج سوم یک موج جدا و منزوی و به اصطلاح اختراع شده نیست. موج سومی موجی است که بسیاری از اصول خود را از همان «موج دوم» یا «موج اول» یاد می‌گیرد. البته اصولاً ما دو موج داریم که جنبه علمی و آکادمیک پیدا می‌کنند، جنبشی که «موج اول» نامیده می‌شود، به دنبال مبارزه برای حق رای است و بیشتر اکتیویستی است، ولی از ۱۹۶۰ به بعد زنان در واقع میانی علمی و نظری مردان را مورد نقد قرار می‌دهند.

آن وقت فمینیسم یا به عرصه وجود می‌گذارد و به طور علمی در دانشگاهها مطرح می‌شود. دیدگاههایی را مطرح می‌کند و اساس خود را بر محور انسان بودن مطرح می‌کند، نه مرد بودن یا زن بودن. بر این مبنا فکر می‌کنم هیچ کدام از این موجها با هم اختلاف نظر ندارند. بنابراین، «موج سوم» بسیاری از اصول

خود را از «موج دوم» وام می‌گیرد و روی آن سوار می‌شود. من فکر می‌کنم موج سوم هم موج نیست. دیدگاه حاکم فعلی بر موج سوم در دیدگاههای فمینیستی، «موج سوم» صرف نیست. به نظر من شاید حدود یک دهه است که موج دوم و سوم، یعنی موجی که یکسان‌نگری را در واقع محور مبارزه خود قرار می‌دهد، و آن موجی که تفاوت و تمایزگذاری بین حقوق زن و مرد و یا گروههای مختلف زنان را مورد نظر قرار می‌دهد، با هم دچار جانش و بحث شدند و از هم انتقاد کردند و در ضمن از همدیگر چیزهای زیادی یاد گرفتند. هم‌اکنون این امواج به صورت دوقطبی و متخالف هم نیستند، بلکه فهمیده‌اند که برای به دست آوردن یک سری امتیازات اقتصادی و اجتماعی شاید لازم باشد که روی شباهتها تاکید کنند و برای به دست آوردن یک سری دیگر از فرصتهای اقتصادی اجتماعی لازم است که بر تفاوتها صحه بگذارند. به نظر من جهانی شدن این دستاوردها را برای فمینیسم داشته که به آنها پیامورد بیشتر با هم تعامل کنند و یاد بگیرند تا این که در مقابل همدیگر جبهه‌گیری نمایند. اشکال ما به لیبرالیسم هم شاید همین نگاه یکسان‌نگری آن است. برای مثال وقتی من پشت



این تریبون قرار می‌گیرم، فاصله‌ای بین من و شما ایجاد می‌شود و این فاصله به این معنی است که من در یک موضع قدرت قرار گرفته‌ام که شما قرار نگرفته‌اید. هر چند به شما گفته می‌شود که به شما هم این فرصت داده خواهد شد که بحث کنید، اما واقعیت این است که به من فرصت بیشتری برای اظهار نظر داده می‌شود تا شما. شما می‌توانید از فرصتهای حاشیه‌ای استفاده نمایید که برابر با فرصتهای من نیست و این همان لیبرالیسمی است که فمینیسم به آن انتقاد می‌کند؛ به این معنی که اجتماعات بشری مسلماً از گروهها و اقشار و طبقات مختلفی تشکیل شده‌اند. یکسان‌نگری مورد انتقاد توسط موج سوم از این واقعیت ناشی می‌شود که مبارزه علیه تبعیض جنسی، و پدربلاری توسط زنان طبقه متوسطی صورت می‌گیرد که مایل‌اند خواسته‌ها و نیازهای خود را به همه گروههای زنان دنیا تسری دهند. انتقاد «موج سوم» به این یکسان‌نگری است. شاید من طبقه متوسط شهرت‌شین بخوام به جاهای مختلف دنیا سفر کنم و علم و دانش پیاموزم، اما زن روستایی که در یک نقطه بسیار دور زندگی می‌کند، چنین خواسته‌ای ندارد. او خواسته‌های دیگری دارد.

موج سوم می‌گوید که نباید خواسته‌ها و تمایلات زن طبقه متوسط به تمام زنان تعمیم یابد. این نوعی بازسازی و باز تولید نظام مردسالاری است. چرا که نظام مردسالار هم خواسته‌های خود را به تمام اقشار تعمیم می‌دهد. آیا ما به این نقطه رسیده‌ایم که بگوییم به مسائل زنان با دیدی فراتر از موج سوم نگاه می‌کنیم؟

نکته مهم دیگر این است که جهانی شدن ضمن بیان تسلط غرب، دستاوردهایی نیز برای جنبش زنان و همه گروههایی که برای به دست آوردن خواسته‌های خود مبارزه می‌کنند، داشته و آن این است که گروههای مختلف یاد گرفته‌اند که با هم کار کنند و با هم پیوند بخورند. هم‌اکنون شاهد حرکتهایی در سطح جهان هستیم، همانند حرکت علیه جنگ عراق که از طرف یک گروه و سازمان هدایت نشدند. طرفداران صلح، طرفداران محیط زیست، طرفداران جنبش سیاهان و گروههای فمینیستی از جهانی شدن یاد گرفته‌اند که باید با هم حرکت کنند. سؤال دوم من این است که چگونه می‌شود این پارادوکس را حل کرد که از یک سو زنان به دنبال ایجاد سازمانهای مستقل هستند و از سوی دیگر، با این تجربه از جهانی شدن به سوی همگرایی پیش می‌روند؟

اساساً این مستقل بودن تا کجا مطرح است و به چه معناست؟ مسئله فمینیست خود مسئله تفاوتها را مطرح می‌کند. مثلاً گروه قومی ترکمن با گروه قومی فارس بیشتر از مشابهت، تمایز دارند. این مستقل بودن باید در

حود، دروهنگه زان ره نكرار شود. اين نكته خود اورد موارد مورد انتقاد در «موج سوم» است، چرا كه تاكيد زياد بر تفاوتها خود موجب بازتوليد تبعيضها مي‌شود و تفاوتها حفظ مي‌شود. مثلاً آموزش دختران ابتدا به صورت رسمي و عمومي مطرح مي‌شود، بعد معلوم مي‌شود كه اين آموزش عملاً به درد زندهاي روستايي نمي‌خورد.

زنان روستايي شاغل در مزرعه از الفباي آموزش رسمي چيزي ياد نمي‌گيرند. بنا بر اين، در مرحله بعدي، آموزش را بر محور كشاورزي متمرکز مي‌كنند و بعد زن روستايي را محكوم به ماندن در آن حيطه مي‌كنند. نهايتاً باز توليد دانش به اين نتيجه مي‌رسد كه نه آموزش موج دومي و نه آموزش موج سومي، بلكه تلفيقي از اين دو لازم است ضمن اين كه آموزش مهارت‌هاي كشاورزي نبايد مانع از اين شود كه فرصت‌هاي مدرن را در محيط‌هاي مدرتر و شهري از دست بدهند. هر يك از ما يا يك ايندولوزي صحبت مي‌كنيم. ايشان با ايندولوزي ليبرال و من با نقد ليبراليسم. حالا ايندولوزي من تركيبی از ماركسيسم، سوسياليسم، آنارشيسم و غيره است؛ يك ايندولوزي شخصي. هر يك از شما و ما اين طور هستيم. پس عينك ايندولوزيك فقط يك برچسب است. چرا كه واقعتاً اين است كه نه علم و نه هيچ گفتماني بي طرف نيست، پشت تمام گفتارها يك ايندولوزي نهفته است. در مورد نقد ليبراليزم با يك جمله كلي گفتم كه در درون ساختارهاي عميقاً و از لحاظ ريشه‌اي نابرابر نمي‌توانيم به برابري برسيم. جوامع سلسله مراتبي ما انواع تبعيضهاي طبقاتي، نژادي، قومي و جنسي را شامل مي‌شود كه بر اساس مالكيت نابرابر ثروت، بر اساس قدرت نابرابر و بر اساس دولتي است كه خود منشا يك قدرت نابرابر است؛ و اين جوامع كه بر اساس قدرت، دولت، ثروت، انباشت ثروت و ميليتاريسم بنا شده نمي‌توانند به برابري برسند؛ به خصوص اگر تحليل‌هاي زنان را بر اساس ستم جنسي ببينيم. خيلي از اين تحليلها بر اين پايه است كه ريشه و منشا تبعيض جنسي به پيرايش اولين مالكيتها در تاريخ برمي‌گردد كه با انباشت محصول و ثروت به وجود آمده است و تا زماني كه مسئله قدرت، ثروت و دولت حل نشود، امکان حل مسائل زنان به طور اصولي و ريشه‌اي و نهادينه وجود ندارد. همان‌طور كه مسئله دولت حل نشد، چرا كه دولت از نظر فمينيستيهاي غيرليبرال يك نهاد قدرت مردسالار است. در عين اين كه يك نهاد قدرت طبقاتي هم هست، و بنا بر اين، نگاه فمينيستم به دولت از هر نوعش يك نگاه انتقادي و مردود است. در مورد الترانو ججهاني شدن‌هاي اقتصادي، سياسي، فرهنگي، اجتماعي و فلسفي مطرح است كه ابتدا بايد ديد ججهاني شدن با چه

ديداگاه‌هاي مطرح مي‌شود و با چه اهداف و ايندولوزي صورت مي‌گيرد؟ ججهاني شدن از ديد ليبرالي، يك نوع ججهاني شدن است، نه تنها نوعش و انواع ايندولوزيهاي ديگر، انواع مردم و انواع تفكرات ديگر هم حرف از ججهاني شدن و حرف از خودشان مي‌زنند. اين حرف‌ها در حاشيه حاشيه گفتمان ججهاني شدن ليبراليسي قرار مي‌گيرد، ولي جنبش‌هاي ضد ججهاني سازي مي‌خواهند كه اين گفتمان‌ها در حاشيه را بشناسانند و حول اين شعار گرد آمده‌اند:

«ججهاني ديگر امكان پذير است» (world is possible) (another)، يعني به زعم ايندولوزي ليبراليسم تنها شكل اقتصاد، سياست و فرهنگ اقتصاد بازار آزاد است و رياست سوسيال دموكراسي و دموكراسي پارلماني. انواع تفكرهاي ديگر الترانوهاي اقتصادي، سياسي، اجتماعي ديگري را مطرح مي‌كنند كه جنبش تعاونيها يكي از آنهاست. جنبش تعاوني يك جنبش ججهاني است و به هيچ وجه با تجربه يوكسلاوي و اسرائيل قابل مقايسه نيست و نمي‌شود به آن جواب داد. اين مدل در حال حاضر در امريكاي لاتين بسيار فعال است. تعاونيها بر دو نوع‌اند: تعاوني سرمايه‌داري و تعاوني سوسياليسي، اين تعاونيها هم بخش توليد را دارند و هم بخش فروش و متفقدند در مبادله يا هم براي اينكه وارد مكانيسم اقتصاد بازار آزاد نشوند، بايد تعاوني فروش در كنار تعاوني توليد

باشد و با هم معامله كنند و براي همين است كه بايد تبديل به يك جنبش ججهاني شوند. بايد در منطقه، در قاره و به شكل بين‌قاره‌اي ارتباطات و معاملات خودش را ادامه دهد و خودش را به عنوان يك الترانو اقتصادي قرار دهد. در مورد الترانو ضد ججهاني‌سازيها از نوع آنهايي است كه معتقدند قدرت تنها در دولت، بلكه در همه روابط انساني وجود دارد. طبق نظريه فوكو ما يك رابطه قدرت نابرابر بر هم اعمال مي‌كنيم. يعني ما بر شما، ولي مسئله بر سر اين است كه در تمام روابط حتي روابط دو انساني كه با هم گفت‌وگو مي‌كنند، يك قدرت نابرابر وجود دارد. مسئله بر سر تعويض و چرخش قدرت است؛ چيزي كه در دموكراسيهاي پارلماني و در نهاد دولت اتفاق نمي‌افتد. در نهاد دولت و حكومت قدرت در دست نتيجگان سياسي است و در مرحله بعدي، چرخش قدرت در دستت‌هاي احزاب مسلط است. امكان ندارد چرخه قدرت در جامعه‌اي به شكل برابر اتفاق بيفتد. بنا بر اين، برابري سياسي بي‌معناست. برابري سياسي براي كشورهايي كه توزيع قدرت بين دو يا چند حزب وجود دارد، يك توهم است، يك قريب و ما با اين مبارزه مي‌كنيم.



آیا بهتر نیست تشابه را به جای تفاوت در موع سوم مطرح قرار ندهیم، و آیا بهتر نیست که ما از موع سوم فراتر برویم و آیا تأکید بر تفاوتها منجر به تداوم تبعیضها بین زنان نمی‌شود؟ اینها پرسشهایی بسیار مهم هستند. یکی از پاسخها این است که اگر توافقنامه‌های کلی و جهانی مانند اعلامیه حقوق بشر یا کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان به‌عنوان نقاط مشترک و تشابهاتی که بین زنان و انسانهای کشورهای مختلف پایه مباحث مربوط به حقوق جهانی است تأکید ما بر تفاوتها موجب انفعال می‌شود. یکی از پاسخها این است که وجود اشتراک موجود در اعلامیه حقوق بشر یا کنوانسیون منع تبعیض از پایین به بالا شکل نگرفته است. از بالا شکل گرفته می‌خواهد به پایین تحویل کند. این اشکال وارد بر آن است. آن تشابهی که در صورت فراتر رفتن از موع سوم باید به آن برسیم، تشابه از نوع دیگری است؛ تشابهی است که از حرکت تفاوتها شروع می‌شود. به شرطی که خواستهای مستقل هر یک از گروههای مختلف شناخته شود و بعد تشابهات بین آنها.

اشکال «موع سوم» ما در ایران در این است که با تأکید بر زنان روستایی، ترکمنی، فارس، کرد و آذری باید به درخواستهای هر یک از گروه زنان توجه کنیم.

پرش: موع اول، دوم و سوم را تحلیل کردید و دستاوردهایی را برای کل زنان برشمردید. هم‌مای با آن بحث جنبش زنان در تمام کشورهای جهان مطرح است. ما درگیر مؤلفه‌هایی هستیم که غرب طی کرد، اما ما همچنان در موع اول و دوم گیر کرده‌ایم. من خودم در استان گلستان زندگی می‌کنم و شاهد درد و رنج خانمهای ترکمن هستم، ما هم مشکلاتی داریم البته نه به اندازه آنها. ما هم خواسته‌هایی داریم؟ می‌خواهم بدانم راه‌حل شما برای کشورهایی مثل ایران چیست؟

پاسخ: یکی از ویژگیهای جنبش زنان مخصوصاً موع سوم و یا دنیای پس‌ساختارگرایی این است که دارای یک ساختار و ایدئولوژی واحد نیستند. اصلاً دوره این گونه مبارزات گذشته است و جنبش زنان در ایران باید به این طرف حرکت کند که به گروههای کوچک تقسیم شوند که راهکارهای محلی و منطقه‌ای پنا کنند و در یک ائتلاف با هم به‌سر ببرند در ائتلافهایی نه دائمی، ثابت، ایستا و قطعی، بلکه در ائتلافهایی که بر حسب موضوعات و درخواستهای مرحله‌ای متغیر هستند. بنابراین من فکر می‌کنم که این گروههای کوچک باید در تمام جاهای ایران تشکیل بشود تا بیانگر خواستهای کوچک حتی شهرهای کوچک شود. این گروههای کوچک



زنان راهکارهای محلی پیدا می‌کنند و مسائل و مشکلاتی که مستقیماً با آن درگیر هستند را با ائتلافات محلی از مراجع محلی درخواست می‌کنند.

با گسترش چنین ائتلافاتی در سطح ایران، ما به یک ائتلاف ملی بین گروههای مختلف می‌رسیم. در عین حال که می‌توانند اندیشه‌های مختلف داشته باشند می‌توانند روی مشترکانشان پیش بروند.

موسی غنی‌نژاد: بعضی کارها مانند آماده شدن برای رفتن به یک عروسی برای اغلب خاتمه‌کاری بسیار خوب‌اند است و اصلاً متوجه مشقات این آماده شدن نمی‌شوند، بلکه به‌گونه‌ای از آن لذت می‌برند. حالا اگر در عرف و عادات چنین رفتارهایی داشته باشیم در صورتی که تئوریهای ما عوض شوند، این‌گاه به آنها به‌صورت ستم نگاه می‌کنیم. اگر ما به راحتی و آرامش و لذت به زندگی یک آدم نگاه کنیم، آیا باز هم حاضریم چیزهایی را برایش مطرح کنیم که او زندگی را به‌گونه‌ای سیاه‌تر ببیند و بخواند از آنها فرار کند. فکر نمی‌کنید بر آرامش زندگی آنها اثر می‌گذارد و آنها را مثل خود درگیر می‌کنید.

پاسخ: فکر نمی‌کنم جهانی شدن خیلی ساده و بی‌دردسر باشد، آن جور که شما از آن صحبت می‌کنید مخالفان جهانی شدن حرفهای زیادی دارند. مثلاً هشت هدف UNDP عده زیادی را به فقر بیشتر کشانده، ۲۰۰ میلیون نفر به تعداد کسانی که زیر یک دلار درآمد روزانه دارند اضافه شده است، برای این که حرکت سریع سرمایه، قوانین ستم مهاجرت که مانع جابه‌جایی کارگر همراه با سرمایه می‌شود، مشکلات عیدیه‌ای را به‌وجود آورده و فقر را بیشتر کرده و نتایج خیلی بدی داشته است. همین‌طور اترناتیوهای خیلی قوی در برابر جهانی شدن وجود دارد. براساس اصول راولز ما اصولاً برابر به دنیا نمی‌آییم که بخواهیم حقوق مساوی داشته باشیم، من که زن به دنیا می‌آیم از اول با یک مرد برابر نیستم. در ساختاری به‌وجود می‌آیم که قوانین و همه چیز مرا زن می‌داند. حالا دیگر قوم و قبیله را هم باید به آن اضافه کرد. این مسئله را شما چگونه حل می‌کنید؟

موسی غنی‌نژاد: وقت کم است و من فقط به آن قسمت از سخنان شما جواب می‌دهم که فرمودید انسانها را باید در وضع موجود گذاشت تا آرامش آنها به هم نخورد، فقط باید بگوییم بشر غارتشین به کره ماه می‌رود، شبیه‌سازی می‌کند و حتی شنیده‌ام که صحبت از حاملگی مردان می‌کند، بشر هیچ‌وقت به آرامش خود قانع نبوده و می‌خواسته که جهان پیرامون خود را تغییر بدهد حتی به بهای اینکه آرامش پیرامونش به‌هم بخورد.

* مقاله حاضر برگرفته از سخنرانی خانم مریم خراسانی است که در کتبخانه «مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدنیها» برگزار شد.